

راسخ

قاضی عبدالسمیع «راسخ» ولد قاضی محمد جان ولد میرزا محمد «وارث»
ولد حاجی عبدالرحمن .

راسخ : در ظرف قرن ۱۳ هجری قمری حیات داشته و باعتبار همیز بسته تریتش
بیرون دروازه نوبهار بلخ (دروازه باباقو) بالوجه که از مقام و احترام راسخ
نمایندگی میکنند بسمت غربی راه عام واقع است وقتی در سنه ۱۳۲۳ ش ۵ بمعیت
آقای خلیل (که بخیث نماینده انجمن تاریخی جهت معلومات مقامات تاریخی
بولایت مزار شریف تشریف فرما شدند) مزارات تاریخی بلخ را زیارت
و هم کسب معلومات در تاریخ حیات هر یک نمودیم و آنانی که لوحه داشتند
لوحه شانرا روشن می ساختیم یعنی بهر نوعی که می شد ساختن و آنرا از آن
نمی گذشتیم ضمناً بمزار قاضی راسخ مشرف شدیم که در ختمهای ارغوان
بقربتش سایه افکنی و گلپاشی می نمودند لوحه بسکمال اهتمام ساخته
و نصب کرده دیدیم بعد رسانیدن نواب تلاوت چند آیه کلام ربانی
بروح مبارکش آغاز بخواندن نوشته سنگ مرقدش نمودیم :

رباعی بخصه شرقی سنگ مرقد مجمع علوم انسانی

ای راسخ ازین جهان فانی رفتیم اول ز چه آمدیم و نسانی رفتیم
بر لوح مزار ما نویسد که ما آخر ز جهان بر ای بگانی رفتیم
رباعی بخصه غربی سنگ مرقد :

راسخ چه ازین نظم خوش آئین گفتن (۱) در معنی سفتن
از پرده برون آی که در آخر کار در پرده خاک تیره خواهی خفتن
بخصه سرانه سنگ مرقد عبارت ذیل منقوش بود :

(. . . .) راسخ (. . . .) قاضی محمد جان ولد میرزا محمد «وارث»
(. . . .) حاجی عبدالرحمن بعد از قرائت نوشته جات سنگ مرقد بقین ما کمال شد

(۱) حقه که در اینجا و در دوره مواعظ ۱۰ بعد قطعه مانده شده در سنگ شکستگی واقع شده

که راسخ در زمان حیات خود در محیط بلخ رسوخ و اعتبار بزرگی داشته .
 بعد از آن هر وقت گذرم بشهر بلخ می افتاد حتما بز یارت راسخ میرفتم .
 همیشه در فکر آن بودم که زمان زندگی این شخص را چگونه پیدا کنم
 و نام و نشان او را از کجا یابم که از سنگ مرقدش هم محو شده اتفاقاً
 مجموعه الشعراى فضلى سمنگانی دستم آمد و در آن از راسخ نیز یادى بود
 چنان معلوم شد که به دربار امیر عمرخان فرغانوی بار داشته و ما مور
 با مر قضا نیز بوده فضلى او را بلفظ «آخوند قاضى سمیع» یاد کرده . در سلطنت
 آل تیمور منتهی رتبه و منصب علماء (آخوند) بود .
 فضلى در تذکره خود در ردیف الف و ردیف با و غزل از راسخ آورده
 و با شعار ذیل از راسخ معرفی می نماید :

حقیقت نظر راسخ هوشمند بار بآب فضل و هنر ارجمند
 بنقه و احادیث و نطق و کلام ز آزا دیء طبع عالی مقام
 به تبعیت شه زطبع رسا به بحر الف کرد زینسان شنا
 دیگر :

درین بحر آخوند قاضی سمیع بر او ز کجای دل خیال بد بیع
 باهل سخن شعر او یا سخن است تخلص باهل سخن را سخن است
 ازین دو پارچه منظومه مختصر فضلى مقام علمى و حیثیت و رتبه را سخن
 مبرهن میگردد که در علم فقه شریف و حدیث شریف و در علم منطق و در علم
 کلام و ادبیات بین الاقران امتیازی داشته ، چه اگر تفرقی نمیداشت بصف
 آخوند موصوف شده نمی توانست .

را سخ : در شهر بلخ تولد و نشو و نما یافته و در ماوراءالنهر و فرغانه تربیه
 روحی او شده علاوه بر ماوریتی که داشته بدر بار خاص امیر عمرخان
 فرغانوی بار یاب بوده و شاید بعد از وفات عمرخان آن جمعیت بر هم
 خور دو آن قدر دانی علم و فضل از بین رفت هر کس از جائی که بخواند آمده
 بود باز رفت راسخ نیز مراجعت بام البلا دبلخ نمود و در مولد خویش مد فون

گردید تار بیخ و فانش از سنگ تریش محو شده . دوربای او که بسنگ
مرقدش کننده شده بود ضمناً بعرض رسانیدیم . اکنون دو غزل راسخ که
از تذکرهٔ فضلی گرفته شده تقدیم می شود :

غزل (۱)

ای نکامت فننه انگیزو خرامت فننه زا
تسا بسکی عشاق را ایمن نخواهی از بلا
از قیامت صد قیامت شور میخیزد برون
هر تبسم از لببت با صبح محشر آشنا
با رخت موج عرق از جوش خجالت میشود
همچو شبم آبشار گلشن باغ حیا
جز نفس دیر که چه باشد باد گرد هست
گشت آخر زندگی تمهید آهنگ فنا
خالی از شوکت نباشد هر کجا سوز دل ست
دود آهیم شمع همان کم نیست از بال هما
از بهار اینچمن نزهت چه میخواهی که هست
از گل تصویر رنگ و بو طلب کردن خطا
گر د خاک آستان سر مه چشم یقین
با مر بضع عشق کویست ، منزل د ار الشفا

تأوانی « راسخ » از خاک در او سرمپیچ

گر همی خواهی بچشم خویش بابی توتیا

غزل (۲) :

غبار نقش پایت سر مه چشم منست امشب
 مژه در دیده ام بیماء رویت سوزن ست امشب
 بمخموری هم از سامان مستی نیستم فارغ
 هجوم نشه خمیازه ساغر خور من ست امشب
 چنین بیتاب زلف نابدار کجاستم یارب
 که چون ناقوس هر مو بر تنم در شیونست امشب
 مدان جزیر کجا کجا آئینه دار رنگ در گاشن
 بریز ای نازنین خوانم که زیب دامنست امشب
 ز فیض آبیاری جو هر شمشیر بیدادش
 سرا یارم ز جوش زخم رشک گاشن ست امشب
 عصای موسی آنقدو بد بیضات آن ساعد
 تماشا گاه دیدار تو طور ایمن ست امشب
 توان از پرده ایمن از آفت شدن زنگر اسخ
 کداز جهر طاقتم بنام چون شن است امشب
 خال محمد خسته